

بحران پناهجویان و مهاجران در ترکیب تصاویر و کلمات

دنیل کاستروگاریسیا - توماس سکسی

بحران پناهجویان و مهاجران واکنش‌های متنوعی در میان هنرمندان مختلف برانگیخته است. یک عکاس و یک طراح در کتاب تازه‌ی خود با عنوان «بیگانه»، با استفاده از ترکیب عکس و نوشته، روایت بسیار اثرگذاری از این بحران ارائه کرده‌اند.

عکاسی و زبان در به تصویر کشیدن بحران پناهندگان در اروپا به شکل ناهمگونی با هم آمیخته شده‌اند. طرح مباحث در قالب آثار دیداری یا در قالب کلمات درباره‌ی این موضوع، هنرمندان و نویسندگان را از لحاظ اخلاقی با چالش‌هایی روبه‌رو می‌کند: «پناهنده» یا «مهاجر» خواندن یک انسان دلالت‌های حقوقی و قانونی دارد. اولی تحت حمایت کنوانسیون مربوط به وضعیت پناهندگان در سال ۱۹۵۱ است و دومی نیست. کاربرد کلمات و استعاره‌هایی که اشاره به بلاهای طبیعی و آسیب‌های جسمی دارند (مثل موج، سیل، تبه‌کاران، سوسک‌ها) قلب و روان خوانندگان را می‌آزارد. همراه شدن شرح عکس‌ها با عنوان‌های هشداردهنده مسیر امور را به سمتی هدایت می‌کند که هراس‌ها و خشم‌ها بیشتر می‌شود. سولماز شریف در پیش‌گفتار کتاب شعرش، **Look**، تفسیری بر مبنای مضمون جنگ از عنوان کتاب‌اش مطرح می‌کند: «**LOOK**: کتابی درباره‌ی مبارزه‌ی من، هنگامی که به حریم من تجاوز می‌شود.» کلمه‌ی look (قیافه / نگاه کن) هر دو حالت تأثیرپذیری و تأثیرگذاری را القا می‌کند - مفعول مستقیم و فعل - و بازآرایی قوا در یک حیطه‌ی دیداری را ایجاد می‌کند. پس پرسش همچنان سر جایش هست: ما چگونه بحران پناهجویی را بازنمایی می‌کنیم؟

دنیل کاستروگاریسیای عکاس و توماس سکسی طراح (مالکان مشترک [استودیوی جان رادکلیف](#)) در کتاب‌شان [بیگانه: مهاجرت به اروپا ۲۰۱۵-۲۰۱۶](#)، می‌کوشند که با هوشمندی و همدلی به چالش موجود در این بازنمایی بپردازند. عکس‌ها در برابر قدرت دوربین برای ثبت عینی و قاب‌بندی مقاومت نمی‌کنند. در عوض، عکاس به انسانیت و فردیت موضوع عکس اجازه می‌دهد که در تضاد درخشان بین نگاه مهارشده و مهارکننده‌ی عکاسی باقی بماند. به این ترتیب، عکس‌های کاستروگاریسیا این قدرت ساکن و خشم پنهان را تصویر می‌کند، مانند برداشت سولماز شریف از زبان در کتاب شعرش.

تمرکز [بیگانه](#) بیشتر روی سه راه ورود برای پناهجویان است: از شمال آفریقا به ایتالیا، از خاورمیانه (از راه کشورهای بالکان) به یونان، و از کمپ اخیراً تخلیه‌شده‌ی «کاله» در فرانسه، که با عنوان «جنگل» هم شناخته می‌شود. کاستروگاریسیا و سکسی عکس‌ها را با شرح حال سوژه‌ها، با نقشه‌هایی از مناطق مورد نظر، و یادداشت‌هایی در خصوص

شرایطی که کاسترو گارسیا موفق به ثبت لحظه و گرفتن عکس‌ها شده تلفیق کرده‌اند. توجه به زمینه‌ای که عکس‌ها در آن گرفته‌اند نیز بر عمق تجربه‌ی خواندن کتاب می‌افزاید: سبک حروف، صحافی، نوع کاغذ، و جلد پلاستیکی کتاب آدم را به یاد گذرنامه می‌اندازد، اسناد و مدارک، و پتوهای امداد – چیزهای دم دستی که در دستان پناهجویان نقشی حیاتی پیدا می‌کنند. حاصل کار شهادت‌نامه‌ای اندیشمندانه است، گواهی از وقوف پدیدآورندگان کتاب بر جایگاه ویژه‌ی خود به عنوان شاهدان ماجرا، و گواه اشتیاق آنان به این که بحرانی را که همچنان در حال گسترش است در قابی نو به نمایش بگذارند، درباره‌ی آن آگاهی‌بخشی کنند، و آن را خاطره‌ها ثبت کنند.

عکس‌هایی که در این قسمت گلچین شده‌اند از بخشی از کتاب اند که تمرکزش روی ایتالیا و شمال آفریقا است. شرح عکس‌ها از خود کتاب و نوشته‌ی کاسترو گارسیا است.



لامپدوزا، ایتالیا، می ۲۰۱۵

پیش از این که به لامپدوزا برسم، مسئولان ایتالیایی همه‌ی قایق‌های نجات را به سوی سیسیل روانه کرده بودند. این بدین معنی بود که وقتی من در جزیره بودم دیگر مهاجر یا پناهجویی در جزیره نبود. صنایع گردشگری و ماهی‌گیری جزیره بسیار لطمه خورده بود، هم به خاطر انبوه جمعیتی که به محل سرازیر می‌شد و هم به خاطر تعداد قابل توجه افرادی که در اطراف جزیره در دریا از بین رفته بودند. یک ماهی‌گیر محلی به من گفت که بعد از واژگونی قایق‌ها در

دریا بسیاری از ماهی‌گیرها نمی‌خواهند سرکارشان برگردند، برخی به احترام درگذشتگان، و همچنین به خاطر این که دیگر کسی از ماهی‌هایی نمی‌خرد که از آب‌های اطراف جزیره صید شده‌اند.



لامپدوزا، ایتالیا، می ۲۰۱۵



لامپدوزا، ایتالیا، می ۲۰۱۵



لامپدوزا، ایتالیا، می ۲۰۱۵



بندر کاتانیا، سسیل، ایتالیا، ژوئن ۲۰۱۵

بسیاری از پناهجویان و مهاجران پا برهنه از راه رسیدند، و صلیب سرخ ایتالیا به هر فرد به محض ورودش یک جفت جوراب و یک بطری آب می‌داد. مراقبت‌های پزشکی نیز به شکل قابل‌تحسینی فراهم بود؛ اول افرادی را که بیش از همه آسیب‌پذیر بودند به خشکی می‌آوردند، و بعد هم زن‌ها و بچه‌ها را.



بندر کاتانیا، سیسیل، ایتالیا، ژوئن ۲۰۱۵

در بندر کاتانیا در سیسیل، شاهد ورود دو گروه از مهاجران و پناهجویان بودم و بی‌درنگ تحت تأثیر ابعاد سازمان‌یافتگی و مراقبت‌های نیروهای ایتالیایی قرار گرفتم. بندر کاتانیا، برعکس لسبوس، یک سامانه‌ی خیلی بی‌سروصدا اما کارآمد برای رسیدگی به وضعیت افرادی داشت که با قایق‌های نجات از راه می‌رسیدند، و برای همه امنیت و غذا تأمین می‌کرد. افراد شاغل در این سامانه می‌توانستند به نحو مطلوب عکس تک‌تک افراد و اثر انگشت‌شان را بگیرند و ثبت نام‌شان کنند. برخی از مهاجران به امید این که بعداً در یک کشور دیگر درخواست پناهندگی بدهند از ثبت نام سر باز می‌زنند، دل‌شان می‌خواهد که به فرانسه، آلمان، سوئد، یا بریتانیا بروند. کسانی را که ثبت نام می‌کنند به کارا دی مینتو می‌فرستند که یک مرکز پذیرش پناهجویان است.



بندر کاتانیا، سیسیل، ایتالیا، ژوئن ۲۰۱۵



مایکل، اوگوستا، سیسیل، ایتالیا، ژوئن ۲۰۱۵

کارا دی مینتو یکی از اولین مراکزی است که آدم‌ها را به محض ورود به سیسیل به آن جا می‌برند. در آن جا است که پرونده‌ی پناهجویی آن‌ها به جریان می‌افتد و معمولاً هم رد می‌شود. میانگین زمانی که برای گرفتن جواب مثبت باید منتظر بمانند هجده ماه است.



موسی و عمر، مینتو، سیسیل، ایتالیا، ژوئن ۲۰۱۵

موسی و عمر اهل یک روستا در گامبیا هستند و هرکدام از آنها جداگانه به سمت اروپا رهسپار شده‌اند. آنها یک دیگر را پس از سال‌ها تصادفاً در کارا دی مینتو دیدند. عمر گامبیا را ترک کرد و خودش را به لیبی رساند. داستان سفر او نشان می‌دهد که نقض حقوق بشر در طول این مسیر در حال حاضر بسیار فراگیر است. عمر سفرش را از مسیر سنگال، مالی، بورکینافاسو پی گرفته بود، و در این راه تجربه‌ی دست‌اولی از صحنه‌های هولناکی داشت که در خودروهای حامل مهاجران و پناهجویان در صحرای آفریقا اتفاق می‌افتاد. او به همراه هشتاد نفر دیگر به مدت دو

هفته پشت یک کامیون زیر پارچه‌ی برزنت بودند. نفس کشیدن سخت بود و همه‌ی مسافران به شدت تشنه بودند. چهار نفر مردند، و آن‌ها را از پشت خودروها بیرون انداختند؛ جسدشان در صحرای آفریقا رها شده بود. عمر به من گفت که کسانی که افراد را جابه‌جا می‌کردند ارزشی برای جان آدمی قائل نبودند، و خیلی پیش می‌آمد که افراد را با تفنگ‌هایشان تحقیر می‌کردند و به مسخره می‌گرفتند.

عمر یک بار در لیبی بدون هیچ جرمی دستگیر شد. او شش ماه در سلول تنگی به همراه صد نفر دیگر زندانی بود. حتی جا نبود که کسی روی زمین بنخوابد. باید ایستاده پشت به پشت هم می‌خوابیدند. نهایتاً اجازه داشتند که روزانه بیست دقیقه سلول‌شان را ترک کنند و در یک حیاط کوچک قدم بزنند.

عمر در زندان کتک خورده بود و مچ پایش شکسته بود. برای درمان این جراحت هیچ خدمات درمانی‌ای دریافت نکرده بود. او مجبور شده بود به کمک هم‌سلولی‌هایش اکتفا کند که سعی کرده بودند استخوان پایش را به بهترین نحو ممکن جا بیندازند.

بعد از گذراندن شش ماه در حبس یکی از زندانبانان او را احضار کرد و گفت اگر خانواده‌اش پول بدهند او آزاد می‌شود. او توانست پول را جور کند و همان شب آزاد شد و به او گفتند که برای حفظ جان‌اش فرار کند. آزادی او برایش دویست دینار (حدود ۱۳۰ یورو) آب خورد. عمر با آن مچ پای شکسته‌اش چهار ساعت در طرابلس این طرف و آن طرف دوید، و نهایتاً یک فریزر قدیمی در یک ساختمان متروک پیدا کرد و آن را روی زمین خواباند و خودش تا صبح در آن خوابید. وقتی که توانست با دلالتش تماس بگیرد، به سراغ‌اش آمدند و او را به الجزایر بردند، و آن‌جا سوار قایقی شد که مقصدش ایتالیا بود. عمر تصمیم گرفت که کارا دی مینو را ترک کند، و در حال حاضر در آلمان اقامت دارد.

موسی به یک مرکز پذیرش در پسکارای ایتالیا فرستاده شد. او یک روز قبل از اعزام از قضیه خبردار شد. موسی در حال حاضر در پارکینگ ایستگاه مرکزی قطار شهری مشغول است و از این راه زندگی را می‌گذراند.



موسی، پسکارا، سیسیل، ایتالیا، نوامبر ۲۰۱۵



مینٹو، سسیل، ایتالیا، ژوئن ۲۰۱۵



مدانی، کاتانیا، سیسیل، ایتالیا، ژوئن ۲۰۱۵

مدانی، ۳۳ ساله، یک پناهجوی اریتره‌ای است. او شمال ایتالیا را پیمود تا به ونتیمیلیا رسید و پس از آن به فرانسه رفت. اولین بار مدانی را در پارکینگ یک اردوگاه در کاتانیا دیدم، و بار دیگر تصادفاً او را در یک کلیسای مسیحیان اریتره‌ای در اردوگاه «جنگل» در کاله دیدم.



کاتانیا، سیسیل، ایتالیا، ژوئن ۲۰۱۵



مادیا، کاتانیا، سیسیل، ایتالیا، نوامبر ۲۰۱۵

مادیا، ۲۸ ساله، سنگال را ترک کرد و صحرای آفریقا را همراه یک کاروان بسیار ناامن پیمود. مادیا شاهد مرگ بهترین دوست‌اش، سانا، بر اثر شلیک گلوله به سرش از سوی قاچاقچیان انسان بوده است. وقتی به ایتالیا رسید، به اشتباه فکر کردند که او مسئول قایقی است که مهاجران را حمل می‌کرده، و برای همین چهار ماه را در زندان گذراند. حالا او در فرانسه زندگی می‌کند.



علی گادیگا، کاتانیا، سیسیل، ایتالیا، ژوئن ۲۰۱۵

علی، ۲۶ ساله، از سنگال خارج شد و سه سال طول کشید تا خودش را به لیبی برساند. او در این مدت در مالی و بورکینا فاسو مشغول ظرف‌شویی بود و پول پس‌انداز می‌کرد به این امید که بتواند روزی با یکی از آن کاروان‌های ناامن همراه شود و صحرای آفریقا را پشت سر بگذارد. علی به زبان‌های ولوف (یک زبان سنگالی)، فرانسوی، ایتالیایی، و انگلیسی کاملاً روان صحبت می‌کند. با این که دو سال در کاتانیا زندگی کرده، هنوز نتوانسته اجازه‌ی کار

بگیرد. همه در بازار او را با عنوان «گوچی» می‌شناسند، که در اصطلاح عامیانه یعنی «خوب» یا «بی‌نقص»، چون که او برخورد و رفتار بسیار مثبتی دارد. او شش سال است که خانواده‌اش را ندیده است.



علی گادیگا، کاتانیا، سیسیل، ایتالیا، نوامبر ۲۰۱۵



علی گادیگا، کاتانیا، سیسیل، ایتالیا، نوامبر ۲۰۱۵

برگردان: شهاب بیضایی

دنیل کاسترو گارسیا عکاس و فیلم ساز مقیم لندن است. تام سکسبی طراح و هنرمند همکار او است. آنچه خواندید برگردان این نوشته است:

Daniel Castro Garcia and Tom Saxby, '[Foreigner: Finding a Language for Refugee Crisis, in Photographs](#),' *Guernica*, 10 November 2016